

# نقد واژه‌ها مصوب فرهنگستان

(دفتر پنجم)



\* فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان (دفتر پنجم).  
\* تدوین: گروه واژه‌گزینی.  
\* چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب  
فارسی، نشر آثار، ۱۳۸۷.

دکتر غزال مهاجری زاده\*

## اشاره

در این مقاله به نقد دفتر پنجم واژه‌نامه فرهنگستان پرداخته شده است که به اصطلاحات علمی اختصاص دارد. اگرچه نوشتن چنین نقدی جسورانه می‌نماید و با توجه به اینکه واژه‌یابی در گروه‌های تخصصی و زیر نظر استادان مجرب انجام یافته، نقد آن دشوار است، ولی خالی از فایده نیست. بیشترین تمرکز این مقاله در نقد واژگانی است که می‌تواند سلیس‌تر و قابل‌فهم‌تر باشد و یا واژگانی که معادل‌هایی مناسب‌تر پیش از این برای آنها ساخته شده، ولی از آنها استفاده نگردیده است. هر واژه‌ای که نقد شده، توضیحات انتقادی و نیز واژه پیشنهادی در مقابل آن ذکر گردیده است.

### مقدمه

یکی از مشکلات بسیار مهمی که در فرهنگستان به چشم می‌خورد، معادل کردن کلمات خودساخته‌ای است که بدون هیچ فرآیند زمانی، ناگهان توسط گروه‌های پژوهشی ساخته می‌شوند. البته اگر این کار درباره کتاب حاضر، که شامل اصطلاحات فنی است، صورت بگیرد، چندان مشکل ساز نیست؛ تنها آن اصطلاح نامفهوم می‌شود؛ ولی هنگامی که در زبان محاوره وارد شود، اولاً زبان را تباه می‌کند، ثانیاً گسستگی فرهنگی ایجاد می‌کند. اگر بخواهیم به گروه‌های علمی فرهنگستان به لحاظ واژه‌سازی امتیاز بدهیم، بالاترین امتیاز را گروه زبان‌شناسی می‌گیرد و کمترین امتیاز متعلق به قسمت نجوم و پس از آن، رایانه یا کامپیوتر است، و اگر ترتیب کار را در نظر بگیریم، ظاهراً از حرف الف هرچه به سمت حروف آخر الفبای فارسی پیش می‌رویم، نحوه لغت‌سازی قوی‌تر و بهتر می‌شود.

یکی از کارهای بسیار مهمی که باید در فرهنگستان انجام بگیرد و حتی انجام آن مقدم بر معادل‌سازی است، فیش‌برداری از کتاب‌های علمی و فنی قدیم است که معادل‌هایی ریشه‌دار و پیش‌ساخته را در اختیار محققین قرار می‌دهند؛ به طور مثال، درباره اصطلاحات نجومی، بسیاری از معادل‌های فارسی در کتاب ارزشمند التفهیم ابوریحان بیرونی وجود داشته، ولی متأسفانه از آن هیچ بهره‌ای گرفته نشده است.

از دیگر محاسن شیوه بهره‌گیری از متون علمی قدیم، آن است که اولاً ما را با گذشته علمی ایرانیان پیوند می‌دهد و سابقه علمی درخشان، ولی گرد و غبار گرفته ما را از پس اعصار نمایان می‌سازد، ثانیاً ای بسا یافته‌هایی که امروز به دست فراموشی سپرده شده است را به دانشمندان یادآور می‌شود؛ کما اینکه بازگشت به روش‌های سنتی در عرصه علوم پزشکی، امروزه چشمگیر است.

از دیگر مواردی که باید به آن اشاره کرد، ذهنیتی است که بعضاً درباره لغات علمی وجود دارد و آن اینکه کلمه هرچه غریب‌تر و دشوارتر باشد، علمی‌تر است؛ حال آنکه حتی ماهیت علوم هم به سمت ساده کردن معادلات علمی پیش می‌رود؛ تا چه رسد به کلماتی که آن را تعریف می‌کند.

\*\*\*

**آب‌بازسانان Cetacea:** [زیست‌شناسی] پستانداران دریایی که بدنی ساده دارند و چشم‌هایشان در دو طرف سرشان قرار دارد و به جای مو دارای هیپودرم غنی از چربی‌اند و از نظر ریختی و اندازه بدن، با یکدیگر بسیار متفاوتند.

\* دو **ب** کنار هم قرار گرفته است و تنافر حروف دارد؛ در ضمن، کلمه «آب‌باز»، مثل کفترباز و ... بار معنایی منفی دارد؛ لذا مناسب‌تر آن است که به جای کلمه «باز»، از کلمه «زی» به معنای زیستن استفاده شود؛ آبی‌سانان.

### آب جوش زدن

\* کلمه «جوش زدن» بیشتر ذهن را به سمت آکنه یا جوش‌های پوستی هدایت می‌کند. به جای کلمه جوش زدن برای آب، بهتر است از کلمه «جوشیدن» استفاده شود؛ آب جوشیدن.

**آبشاره cascade:** [رایانه...] سلسله فعالیت‌های پیوسته در پردازش داده‌ها که در آن، انجام هر مرحله وابسته به وقوع مرحله قبل است.

\* این تعریف یادآور امر توالی و تواتر نیست. شاید همین کلمه «متوالی» مناسب‌تر باشد و به جای آبشاره‌سازی، از «متوالی‌سازی» یا «متوالی‌گری» استفاده شود.

**آبکوهه توفان Storm surge:** [ع. جو] خیزش و بالا آمدن آب دریا بر اثر توفان، یا به علت افت فشار در مرکز توفان.

مت. ۱ توفکشند ۲ Storm tide آبکوهه‌توفان.

\* کلمه «آبکوهه» دشوار و نارساست؛ در حالی که کلمه متداول «موج» به راحتی می‌تواند جایگزین شده و آن را به «موج توفان» بدل کند.

**آب‌گریز hydrophobe:** [شیمی] ویژگی مادّه‌ای که میل به جذب آب ندارد.

\* متضاد آن «آب‌دوست» آمده و ترجمه آن Phobic, Philic است. در مرحله اول، «آب‌دوست» پذیرفتنی است؛ اما آب‌گریز شیء و یا موجودی که از آب فرار می‌کند را مجسم می‌سازد؛ در حالی که از دو کلمه «آب‌پذیر» و «آب‌ناپذیر» بهتر می‌توان معنی مورد نظر را دریافت کرد.

**آب‌نشین Seaplane/ sea plane, aquaplane, float seaplane:** [ح. هوایی] هواپیمایی که برای نشست و برخاست بر روی سطح آب طراحی شده است.

\* هر چیز می‌تواند آب‌نشین باشد؛ اما اگر منظور هواپیماست، چرا از کلمه «هواپیمای آبی» یا «آب‌پیما» استفاده نکنیم؟ چون آب‌نشین ضمن نارسایی، سهولت تلفظ هم ندارد. به علاوه، کلمه «تشین» چندان خوش‌آوا و خوش‌معنا هم نیست.

**آب‌نمک عمل‌آوری curing brine:** [غذایی] آب‌نمک مورد استفاده برای عمل‌آوری مواد غذایی، مانند فراورده‌های گوشتی.

\* کلمه «عمل‌آوری» نامفهوم است.

**آرمگان استوایی equatorial calms, doldrums:** [ع. جو] اصطلاح دریایی ناوه استوایی که بر بادهای عمدتاً آرام و ضعیف دلالت دارد.

\* این کلمه هیچ اشاره‌ای به باد ندارد و اصلاً معنی آن مشخص نیست. اگر از کلمه قدیمی «نسیم» استفاده شود، برای هر کسی قابل فهم است و متعاقباً نسیم استوایی، نسیم جدی، نسیم جنب حاره‌ای، نسیم سرطانی.

**آرایه taxon:** [زیست‌شناسی] هر یک از سطوح نامگذاری شده در رده‌بندی موجودات زنده.

\* چرا از خود کلمه رده‌بندی که در توضیح کلمه آمده، استفاده نشده

است؟ «رده بندی» یا «طبقه بندی»، دو اصطلاح جاافتاده و مورد استفاده در همه علوم است و متقابلاً «رده آکوستیکی»، «رده شناسی» ...

**آرد خودور raising flour - self:** [ع. غذایی] آردی چندمنظوره، حاوی نمک و ماده ورآور، شامل سدیم بیکرینات و یک اسید آلی.

\* کلمه «خودور» که ترجمه Self-raising است، احتیاجی به ترجمه لغت به لغت ندارد و می توان کلمه «خود» را حذف کرد و به صورت آردوراً به کار برد.

**آماده سازی رویشگاه site preparation:** [منابع. جنگل] عملیاتی که برای تجدید نسل موفق جنگل صورت می گیرد.

\* کلمه رویشگاه معادل Site آمده است و دلیلی ندارد که کلمه ای نزدیک به Site را برای آن بیابیم؛ چرا که «آماده سازی جنگل» کلمه ای رساتر و حاضرالذهن تر است.

**آموزش بر خط online training:** [رایانه...] نوعی آموزش از طریق یکی از رسانه های شبکه ای، که در آن یادگیرندگان به صورت بر خط به محتوای آموزشی دسترسی دارند.

\* کلمه «بر خط» که ترجمه online است، کلمه ای مناسب و رسا نیست و بهتر است به جای آن، «حضور» گفته شود و به جای آموزش بر خط، «آموزش حضوری» یا حداقل «روی خط»، مثل روی آنتن و یا پشت خط برای تلفن یا آموزش رسانه ای.

**آموزش رایانه بنیاد cbt, computer-based training:** [رایانه] اصطلاحی کلی برای بیان بهره گیری از رایانه در آموزش برنامه نویسی و نیز مدیریت فرآیندهای آموزش و یادگیری.

\* لازم نیست کلمه based ترجمه شود؛ زیرا می توان از کلمه کوتاه تر و تراش خورده تر «رایانه ای» استفاده نمود: آموزش رایانه ای به همان نسبت درباره کلمات «فن بنیاد» و «وب بنیاد» می توان از کلمات «فنی» و «شبکه ای» استفاده نمود و به جای آموزش فن بنیاد و آموزش وب بنیاد گفت «آموزش فنی» و «آموزش شبکه ای». ضمن اینکه کلمه «وب» یک کلمه بیگانه است.

**آبیراهی aberration:** [فیزیک] ناتوانی سامانه اپتیکی در تشکیل تصویر کامل.

\* «آبیراهی» کلمه ای مفهوم نیست.

**اپرای سرتاسر through-composed opera:** [موسیقی] اپرایی که اپرانامه آن به موسیقی در می آید؛ در مقابل انواع دیگر که از گفت و گوئی معمولی نیز استفاده می شود.

\* «اپرای سرتاسر» نارساست و می توان به جای آن از «کامل» استفاده کرد: اپرای کامل.

**ارزش کارمایه ای energy value, Atwater value:** [تغذیه] انرژی ای که به صورت بالقوه در مواد غذایی وجود دارد و با استفاده از روش های گرماسنجی مستقیم و غیرمستقیم، قابل اندازه گیری است.

مت. ارزش انرژی

\* کلمه «کارمایه» که ظاهراً جایگزین کلمه «انرژی» شده است، ضرورتی ندارد؛ چون کلمه انرژی یک کلمه پذیرفته شده است و در زبان محاوره هم کاربرد ندارد؛ بلکه بیشتر در عرصه علوم کاربرد دارد. به علاوه، هنگامی که معنی کارمایه را می پرسند، باید بگوییم: انرژی ای است که ... پس بهتر است از همان اول کلمه انرژی را به کار ببریم.

**آرنب Lepus:** [نجوم] صورت فلکی واقع در نیمکره جنوبی آسمان و در همسایگی جنوبی صورت جبار که به شکل خرگوش تصور می شود.

\* این کلمه برای یک شنونده غیرمتخصص باید معنی شود؛ در حالی که اگر از کلمه «خرگوش» استفاده شود، کلمه و معنی در هم ادغام می شود؛ ضمن اینکه آرنب یک کلمه عربی است.

**از کار افتادن crash ۲:** [رایانه...] خراب شدن تجهیزات سخت افزاری یا به وجود آمدن مشکل نرم افزاری، که باعث توقف کامل فعالیت سامانه می شود.

\* به جای این کلمه، که از سه پاره تشکیل شده است، می توان از کلمه ای کوتاه، مثل «تخریب» استفاده کرد و به جای فعل «از کار افتادن»، تخریب شدن را به کار برد.

**اسبله ایان Schilbeidae:** [زیست شناسی] تیره ای از راسته گربه ماهی سانان که دارای زائده های حس گر سیبل شکل هستند و عموماً در آب های شیرین زندگی می کنند.

\* تلفظ این کلمه دشوار است و بر اساس شرحی که در کتاب آمده است، می توان از واژه «سبیلیان» استفاده کرد.

**اسد Leo, lion:** [نجوم] یکی از صورت های فلکی بزرگ منطقه البروجی که بین دو صورت فلکی سرطان و سنبله قرار دارد.

\* کلمه ای عربی است اگر معادل آن «شیر» به کار رود، بهتر است و به جای اسد اصغر هم «شیر کوچک» به کار رود. «شیر»، «شیر گردون»، «شیر چرخ»، «شیر فلک»، «شیر آسمان»، «شیر سپهر»، «شیر مرغزار فلک»، همگی در شعر فارسی کنایه از اسد است (مصطفی، ۱۳۶۶: ۴۰).

**افراز partition:** [ریاضی] افراز به سه صورت است: افراز بازه، افراز عدد و افراز مجموعه.

\* کلمه افراز کم کاربرد است؛ ولی کلمه «قسم» مفهوم و آشناست.

**اکلیل جنوبی Corona Australis, southern crown, CrA:** [نجوم] صورت فلکی کوچکی در آسمان جنوبی، در همسایگی جنوبی صورت فلکی قوس.

\* اکلیل به معنای «تاج» است. شایان ذکر است که اکلیل شمالی در فارسی «کاسه درویشان» نامیده می شده (ر. ک: تقی زاده، ۱۳۱۶: ۳۳۸) و بیرونی کلمه «افسر» را معادل اکلیل جنوبی آورده است (بیرونی، بی تا: ۹۴). نام دیگر آن نیز «کاسه یتیمان» است (مصطفی، ۱۳۶۶: ۵۳).

**امراه المسلسله Andromeda, And:** [نجوم] صورت فلکی در

آسمان شمالی بین فرس اعظم و برسائوش.  
مت. مسلسلله.

\* واژه‌های عربی است و باید معادل فارسی برای آن پیدا کرد؛ مانند «زن زنجیری». بیرونی آن را «زن با زنجیر» ترجمه کرده است. عوام آن را «زن بی شوهر» گفته‌اند (همان: ۵۶). معادل دیگر آن، «زن شوی نادیده» است.  
**باد توفند نیرو** *hurricane – force wind*: [ع. جو] در مقیاس باد بوفورت، بادی با سرعت برابر با بیشتر از ۶۴ گره دریایی یا عدد بوفورت ۱۲. \* با توجه به نامفهوم بودن کلمه توفند، کلمه «باد توفان زور» می‌توان گذاشت.

**بارناظر** *loadmastet*: [ع. نظامی] فردی در نیروی هوایی که صلاحیت برنامه‌ریزی برای محموله را دارد و بر بارگیری و تخلیه بار نظارت می‌کند. \* دلیلی ندارد که کلمه را به صورت اضافه مقلوب به کار ببریم؛ می‌توان خیلی راحت گفت «ناظر بار» یا «ناظر بار».  
**بازپیوندش** *colligation*: [شیمی] تشکیل پیوند اشتراکی از طریق ترکیب مجدد دو رادیکال.

\* حرف **ش** در این کلمه ضرورتی ندارد و آن را نارسا می‌کند. پس بهتر است بگوییم «باز پیوند».

**بازسازی زهدنراه** *colpoplasty*: [پزشکی] جراحی ترمیمی زهدنراه.  
\* به جای کلمه بازسازی، «ترمیم» مناسب‌تر است.

**بازدیدکننده داخلی** *domestic visitor*: [گردشگری] بازدیدکننده‌ای که از نقاط داخلی کشوری که در آن ساکن است، دیدن می‌کند.  
\* کلمه «داخلی» مفهوم مورد نظر را نمی‌رساند. بهتر است از کلمه «محلی» یا «بومی» استفاده و گفته شود «بازدیدکننده محلی/بومی».  
**بخشه ۱ section**: [زیست‌شناسی] یکی از واحدهای رسمی رده‌بندی که پایین‌تر از سرده و بالاتر از گونه است.  
\* دلیلی ندارد که بخواهیم کلمه را با سرده و گونه هم‌قافیه کنیم و آن را به شکلی عجیب و غریب درآوریم؛ بلکه بهتر است آن را به همان صورت «بخش» به کار ببریم.

**برافزایی امنیت** *add – on security*: [مخابرات] تقویت‌ساز و کارهای حفاظت از طریق افزایش امکانات نرم‌افزاری یا سخت‌افزاری، که پس از رسیدن سامانه به بهره‌برداری انجام می‌شود.  
\* کلمه «برافزایی» هم یک کلمه مصنوعی است و کلمه «افزایش» یا «تقویت» طبیعی است. پس بهتر است بگوییم «افزایش امنیت» یا «تقویت امنیت».

**برخش** *fractionation*: [شیمی] جداسازی یک مخلوط در مراحل متوالی که در هر مرحله بخشی از مخلوط را جدا می‌سازد.  
مت. جزء کردن / جزء جزء شدن.

\* در هیچ یک از متون ادبی کلمه «برخش» وجود ندارد و کاربرد

چنین مصدری غیرعادی و نامفهوم است. چرا از کلمه «تجزیه» استفاده نکنیم و به همین نسبت «برخشگر» را «تجزیه‌گر» نگوییم؟  
**برسایش ۱ ablation**: [زمین‌شناسی] ساییده شدن سنگ‌ها در نتیجه هوازگی و فرسایش.

\* وقتی در تعریف این کلمه باید بگوییم: یعنی **فرسایش** سنگ، پس چرا از همان اول کلمه فرسایش را به کار نبریم؟  
**برگرفت** *dump, storage snapshot*: [رایانه] نسخه‌برداری از محتویات حافظه رایانه در یک رسانه خارجی، مثل چاپگر یا دیسک.  
\* به جای این کلمه می‌توان از کلمه «کپی» استفاده کرد؛ ضمن اینکه کلمه کپی که در زبان عربی وجود دارد، با کلمه کپی به معنای میمون، که تقلیدگر است، بی ارتباط نمی‌تواند باشد.

**بسامد غذا** *food frequency, food consumption frequency*: [تغذیه] یکی از روش‌هایی که در مطالعات تغذیه برای جمع‌آوری اطلاعات در زمینه عادات غذایی و دریافت مواد غذایی افراد انجام می‌شود.

\* به جای این عبارت می‌توان از همان عبارت «عادت غذایی» استفاده کرد.

**بندال** *blocking, blocking action*: [ع. جو] انسداد پیشروی معمول از (غرب به شرق) چرخندها و واچرخندهای مهاجر در بزرگ مقیاس.  
\* کلمه عجیب و غریبی است و می‌توان به جای آن از کلمه «انسداد» استفاده کرد و ترکیبات آن: انسداد کوهساری، انسداد موجی.

**بهبوددهنده عطر و طعام** *flavour enhancer*: [ع. غذایی] ماده افزودنی فاقد عطر و طعام، یا دارای عطر و طعم کم، که برای افزایش عطر و طعم ماده غذایی به آن اضافه می‌شود.

\* به جای این عبارت مفضل چرا از کلمه «چاشنی» استفاده نشده است؟

**به‌واژه** *euphemism*: [زبان‌شناسی] واژه‌ای با معنای خوشایند که به جای واژه‌ای با معنای ناخوشایند به کار می‌رود.

\* با شنیدن این کلمه، چیزی به ذهن متبادر نمی‌شود؛ ولی اگر به جای آن «خوش معنا» به کار رود، برای اهل ادب هم قابل استفاده است.  
**بی‌دشتانی** *amenorrhoea*: [پزشکی] برقرار نشدن یا توقف دوره‌های دشتان (قاعدگی).

\* چرا از واژه جافتاده «یائسگی» استفاده نشود؟! کلمات جافتاده دیگر احتیاجی به معادل‌سازی ندارند.

**بینه‌بُر** *buck, bucking*: [م. منابع. جنگل] فرد یا دستگاهی که بینه‌ها را می‌بُرد.

\* کلمه «بینه» کلمه‌ای نامفهوم است.

**پاشش صوت** *acoustic dispersion*: [فیزیک] تجزیه موج صوتی مرکب به بسامدهای تشکیل‌دهنده آن در گذار از محیط انتشاری خاص.



\* «تجزیه صوت» کاملاً مفهوم است و احتیاجی به ساخت کلمه پاشش که ناخوش‌آوا نیز هست، نداریم.

**پایستگی انرژی conservation of energy:** [فیزیک] اصلی بنیادی که بر اساس آن، انرژی نه پدید می‌آید و نه نابود می‌شود؛ بلکه از نوعی به نوع دیگر تبدیل می‌شود.

\* اگر مقصود از پایستگی، مانایی است، پس چرا از معادل آشنای «بقای انرژی» استفاده نکنیم؟

**پایش رشد growth monitoring:** [تغذیه] روشی برای برآورد رشد مناسب کودکان که در عین حال تأثیر تغذیه و بیماری‌ها را نشان می‌دهد.

\* آیا مقصود (سنجش رشد) است؟!

**پسایند footer:** [رایانه...] آنچه در متن‌ها و گزارش‌ها در پایین هر صفحه می‌آید.

\* این کلمه هم احتیاجی به ساختن ندارد؛ چون معادل «زیرنویس» برای هر ایرانی مفهوم است.

**پیشانه console:** [رایانه...] تجهیزاتی شامل صفحه‌کلید و نمایشگر، که کارور برای برقراری ارتباط با رایانه و کنترل و پایش عملیات از آن استفاده می‌کند.

\* کلمه «پیشانه» رسانای معنا نیست؛ در حالی که اگر از میان اجزای موردنظر، یکی را به عنوان اسم کلی مجموعه موردنظر انتخاب کنیم، مقصود حاصل می‌شود؛ مثلاً خود کلمه «صفحه‌کلید» به عنوان اسم عام به کار رود.

**پیش‌پز شده pre-cooked:** [ع. غذایی] ویژگی ماده غذایی که قبل از حرارت دادن یا پخت نهایی، به صورت کامل یا جزئی پخته شده است.

مت. پیش‌پز

\* تماماً لازم نیست معادل Pre، به معنای «پیش»، به کار رود؛ می‌توان از کلمه پرکاربرد «پیم‌پز شده» استفاده کرد.

**پیشگاه apron:** [خ. هوایی] محوطه‌ای هموار و وسیع در فرودگاه برای بارگیری و تخلیه بار و مسافر و تعمیر و نگهداری هواگردها و هر کار مجاز دیگری به غیر از عملیات پرواز.

\* چرا از واژه آشنای «توقفگاه» استفاده نشود؟

**پیمایش باز open-end traverse:** [نقشه‌برداری] پیمایشی است که از یک نقطه معلوم شروع می‌شود، ولی به همان نقطه ختم نمی‌شود.

\* یکی از معانی Traverse «عبور» است و کلمه عبور قابل فهم‌تر از پیمایش است.

**تراکم انتظار stack, in-trail:** [ح. هوایی] وضعیت مجموعه‌ای از هواگردها از نظر تراکم که هریک در ارتفاع معینی از ایستگاه در نوبت فرود دارند.

\* تعریفی که برای این کلمه آمده، یادآور کلمه «راهبندان» است.

**تشدید آکوستیکی acoustic resonance:** [فیزیک] حالتی که در آن، دامنه حرکت سینوسی سامانه آکوستیکی به بیشینه می‌رسد؛ در این صورت، بسامد سامانه به بسامد طبیعی آن نزدیک می‌شود.

اگر کاربرد «صوتی» به جای «آکوستیکی» تداخل معنایی ایجاد نکند، مناسب‌تر است؛ مثلاً به جای تشدید آکوستیکی بگوییم: «تشدید صوتی».

**تندتپش tachycardia:** [پزشکی] ۱. آنچه باعث تندتپشی می‌شود؛ ۲. دچار تندتپشی یا مربوط به آن.

\* تندتپش یک صفت مقلوب است و معنای فاعلی هم در آن نیست. می‌توان به جای آن از «تپش‌زا (ایی)» (بند) استفاده نمود.

**تندوزه squall:** [ع. جو] ۱. بادی قوی با شروع ناگهانی و تداوم چنددقیقه‌ای و کاهش نسبتاً ناگهانی سرعت؛ ۲. توفان شدید محلی که بادی همراه با ابر و تندر و آذرخش و گاهی بارش است.

\* اگر کاربرد «تندباد» آن را با اصطلاح دیگری اشتباه نمی‌کند، مناسب‌تر است.

**تن‌دهی compliance:** [فیزیک] خاصیت تغییر شکل‌پذیری اجسام بر اثر نیروی وارد شده.

\* مطابق تعریف، می‌توان به جای این اصطلاح نامفهوم، از «تغییرپذیری» استفاده کرد.

**تنش باد wind stress:** [ع. جو] نیروی کشال (گرده) بر واحد سطح در اثر چینش باد.

\* به جای «تنش» کلمه «فشار» مناسب‌تر است؛ یعنی «فشار باد».

**تنش برشی shear stress:** [فیزیک] نیروی وارد بر واحد سطحی که تحت تأثیر کرنش برشی است.

\* در اینجا نیز کلمه «تنش» مفهوم نیست؛ پس بهتر است بگوییم «فشار برشی».

**تنگاب‌پزی poaching:** [ع. غذایی] آرام پختن مواد غذایی در مایعات در پایین‌تر از نقطه جوش آنها، به گونه‌ای که شکلشان حفظ شود.

\* ترکیب «آرام‌پزی» می‌تواند رساتر باشد.

**تئین Draco, Dragon, Dra:** [نجوم] هشتمین صورت فلکی بزرگ که دور قطب شمال آسمان پیچیده است و بخشی از ستاره‌های آن از بین دب اکبر و دب اصغر می‌گذرد.

\* واژگان عربی هم اگر کم کاربرد باشند، بیگانه‌اند. معادل فارسی تئین، یعنی «زدها» مناسب‌تر است. نام فارسی دیگر ازدها، «هشتبهر» یا «هشتبهر» است و همان ازدهایی است که در باورهای عامیانه هند و ایران، ماه و خورشید به هنگام کسوف و خسوف به کام او می‌روند (مصطفی، ۱۳۶۶: ۱۴۳).

**تیغه ضدّ واماندگی stall fence:** [ح. هوایی] تیغه‌ای که هدف اصلی آن، بهبود عملکرد هواپیما در هنگام واماندگی است.

\* ضدّ واماندگی «صعوبت تلفظ دارد و معنی را هم درست نمی‌رساند؛

بهتر است به جای آن از «تیغه کمکی» استفاده شود.

**ثَبَاتِ باد wind recorder:** [جو] ابزار پیوسته سمت و سرعت باد.

\* چرا از واژه قدیمی «بادنما» استفاده نشده است؟!

**ثَمَن Octans, Octant:** [نجوم] صورتی فلکی در آسمان جنوبی که نقطه قطب جنوب آسمان در آن قرار گرفته است.

\* معادل فارسی آن، «یک‌هشتم» است.

**ثور Taurus:** [نجوم] یکی از صورت‌های فلکی منطقه البروج که به شکل گاو تصوّر می‌شد.

\* چرا معادل فارسی آن، یعنی برج فلکی «گاو» استفاده نشده است؟ «گاو»، «گاو گردون» و «گاو آسمانی» در شعر فارسی همان برج ثور است (همان: ۱۵۳)

**جاثی Hercules:** [نجوم] پنجمین صورت فلکی بزرگ آسمان شمالی، که به شکل مردی زانورده تصوّر می‌شد.

\* معادل آن «بر زانو نشسته» و یا «سجده‌کننده» است (ر.ک: التفهیم). ظاهراً گروه نجوم برای هیچ‌یک از کلمات معادل ارزیابی نکرده‌اند؛ بلکه از لغت‌نامه عربی استفاده کرده‌اند!

**جبار Orion:** [نجوم] صورت فلکی باشکوهی واقع در استوای آسمان که به شکل مردی شکارچی تصوّر می‌شود.

\* چرا از معادل فارسی «شکارچی» که شکل این صورت فلکی را نشان می‌دهد، استفاده نشده است؟

**جَدی Capricornus:** [نجوم] کوچک‌ترین صورت فلکی منطقه البروج بین دو صورت قوس و دلو که به شکل جانوری افسانه‌ای با سر بز و دم ماهی تصوّر می‌شود.

\* چرا از معادل فارسی (بهی) استفاده نشده و یا ترجمه عربی آن که بزغاله است، در ضمن معادل آن در دینکرت «دیت گاو» است.

**جوزا Gemini:** [نجوم] صورت فلکی منطقه البروج، بین دو صورت ثور و سرطان.

\* چرا از معادل فارسی «دوپیکر» استفاده نشده است؟! یا «توآمان»!

**حاضر سفر go - show:** [گردشگری...] مسافری که جای خود را ذخیره نکرده است، اما هنگام حرکت وسیله نقلیه، چنانچه جای خالی وجود داشته باشد، سوار می‌شود.

\* عبارت پرکاربرد «مسافر توی راهی» یا «مسافر سرراهی» بدون معادل‌سازی هم بین مردم کاربرد دارد و می‌توان از آن بهره برد.

**حَمَل Aries:** [نجوم] صورت فلکی منطقه البروج، بین دو صورت ثور و حوت، که به شکل بره یا قوچ تصوّر می‌شود.

\* معادل فارسی آن، برج «بره» است.

**حُوا Ophiuchus:** [نجوم] صورت فلکی بزرگ استوای آسمان، در همسایگی شمالی صورت عقرب، که به شکل مردی مار به دست تصوّر می‌شود.

\* معادل فارسی آن می‌تواند «مارگیر» باشد. بیرونی آن را «مار

افسای» ترجمه کرده است (ر.ک: ص ۹۲).

**حوت Pisces:** [نجوم] صورت فلکی منطقه البروج، بین دو صورت حمل و دلو، که به شکل دو ماهی به بند بسته شده تصوّر می‌شود.

\* معادل فارسی آن می‌تواند «ماهی» باشد.

**حَیْه Serpens:** [نجوم] صورت فلکی استوای آسمان، در همسایگی صورت بزرگ حوا، که ستاره‌های نسبتاً کم‌نور آن به شکل ماری بزرگ تصوّر می‌شود.

\* معادل فارسی آن می‌تواند «مار» باشد.

**خرده سفرگذار retail travel agent:** [گردشگری...] شخص یا سازمانی که به نمایندگی از طرف سفرسازان، در مقابل دریافت کارمزد، به ارائه این خدمات می‌پردازد.

\* این عبارت رسا نیست و می‌توان به جای آن از عبارت «نماینده مسافرتی» استفاده کرد.

**خزش برگشتی back track, back taxi:** [ح. هوایی] خزش هواییما بر خلاف جهت جریان شدآمد.

\* هواییما نمی‌خزد، پس بهتر است گفته شود «حرکت برگشتی».

**خشکانش ۱ drying:** [م. پلیمر: رنگ] فرآیند تغییر دادن ماده پوششی از حالت مایع به جامد، با تبخیر حلال‌ها یا ایجاد واکنش‌های فیزیکی - شیمیایی یا هر دو.

\* ما چنین مصدری در فارسی نداریم و به لحاظ دستوری اشتباه است. پس بهتر است از معادل «خشک کردن» یا «خشکیدن» استفاده شود.

مت. خشک کردن ۲.

**خشک‌کن هواراند air - lift dryer, flash dryer:** [ع. غذایی] نوعی خشک‌کن بادی که در آن مواد غذایی در جریان هوای گرم، در داخل ستونی عمودی معلق می‌شوند و پس از خشک شدن، به مخزن دستگاه منتقل می‌شوند.

\* «هواراند» مفهوم نیست و ساختگی و مصنوعی است. اگر از معادل «خشک‌کن بادی» استفاده شود؛ بهتر است.

**خشکی رُست، xerophyte, drought - endruning plant**  
**drought - persistant plant:** [ک. زراعت] گیاه مقاوم به خشکی

\* این معادل بد نیست؛ ولی «گیاه خشکی» می‌تواند رساتر باشد.

**دَب اصغر Ursa Minor:** [نجوم] شمالی‌ترین صورت فلکی آسمان، که ستاره قطبی در آن قرار دارد.

**دَب اکبر Ursa Major:** [نجوم] سومین صورت فلکی بزرگ واقع در شمال آسمان.

\* ظاهراً در قدیم به آن «هفت‌خواهرون» می‌گفتند. پس می‌توان از اصطلاح «هفت‌خواهرون» به جای دَب اصغر و «هفت‌برادران» به جای دَب اکبر استفاده کرد و در توضیح، آن را هفت برادر دانسته‌اند که جنازه‌هایی

را حمل می‌کنند و به دنبال آنها هفت خواهر می‌روند. و نیز در فارسی باستان به دب اکبر «هفت اورنگ» می‌گفتند (تقی‌زاده: ۳۳۵). معادل دب اصغر، «هفت اورنگ کهن» و معادل دب اکبر، «هفت اورنگ مهین» یا «خرس بزرگ» است (مصطفی، ۱۳۶۶: ۲۷۵).

**دبران Aldebaran**: [نجوم] ستاره آلفای ثور، که مانند نوعی غول سرخ بارز در آسمان شب است.

\* می‌توان از آن با معادل «دنباله پروین» یا «غول سرخ» استفاده کرد. در ضمن، این کلمه در اوستا بنا به تفسیر لومل، «پیوری payvery» بوده است (تقی‌زاده: ۳۳۸). در بندهشن «دبران» dobaran آمده است و آن را «پس پروین»، یعنی بعد از ستاره پروین، و سرکرده ستارگان نیز نام نهاده‌اند (مصطفی، ۱۳۶۶: ۲۷۶).

**دجاجه Cygnus**: [نجوم] صورت فلکی بارزی در نیمکره شمالی آسمان که به شکل قویی در حال پرواز تصور می‌شود.

\* به جای این کلمه می‌توان از «قو» استفاده کرد. بیرونی آن را معادل «هاکیان» و «بطا» آورده است.

**دردزدا analgesic**: [پزشکی] دارویی که بدون از بین بردن هوشیاری، موجب کاهش احساس درد می‌شود.

\* معادل «مسکن» که زیر این کلمه آمده، مناسب‌تر است.

**دردزدایی**: معادل این کلمه هم «تسکین» است.

**دروازه دوخانه dual-homed gateway**: [مخابرات] سامانه‌ای رایانه‌ای با دو میان‌بندی شبکه، که دو نقطه کنترل امن، بین دو شبکه قرارداد اینترنت (IP) مختلف و دو نشانه قرارداد اینترنت (IP) مختلف ایجاد می‌کند. \* دروازه اگر ترجمه gateway باشد، احتمالاً اشتباه تایپی دارد. «دروازه دوخانه» درست است.

**درون چرخزاد hypotrochoid**: [ریاضی] خم حاصل از حرکت نقطه‌ای روی شعاع یا امتداد شعاع یک دایره، به جز مرکز آن، وقتی آن دایره درون دایره ثابتی، بدون لغزش و مماس بر آن بچلند.

\* پسوند «زاد» چندان مناسب نیست و اگر از «چرخهای» استفاده شود، می‌تواند بهتر باشد.

**دریاگرفتگی sea sickness**: [گردشگری...] تهوع ناشی از سفر با وسایل نقلیه دریایی.

\* معمولاً کلمه «دریازده» به کار می‌رود.

**دستگاه بوژدا deodorizer**: [ع. غذایی] دستگاهی که بوی نامطلوب روغن و مواد غذایی دیگر را حذف می‌کند. مت، دستگاه بوگیر.

\* معمولاً از کلمه «بوگیر» استفاده می‌شود.

**دش‌آهنگی dysrhythmia**: [پزشکی] اختلال در ضرباهنگ قلب که در آن ضرباهنگ منظم، ولی نابهنجار است. مت، دژآهنگی.

\* کلمه «آهنگ» در هر موردی به کار می‌رود؛ ولی کلمه «تپش» مخصوص قلب است. پس اگر «بدتپشی» را به کار ببریم، مناسب‌تر است. **دشتان menstruation**: [پزشکی] خروج طبیعی و دوره‌ای خون و بافت‌های مخاطی از زهدان ناباردار.

\* چنانچه گفته شد، کلمه «قاعدگی» کلمه‌ای جاافتاده است.

**دشتان بی تخمک anovular menstruation, anovulatory menstruation**: [پزشکی] خونریزی دوره‌ای از زهدان، بدون تخمک‌گذاری قبلی.

\* چنانچه گفته شد، کلمه «قاعدگی» کلمه‌ای جاافتاده است.

**دش‌دشتانی dysmenorrheal**: [پزشکی] دشتان (قاعدگی) آزاردهنده و همراه با درد.

\* که زیر آن «قاعدگی دردناک» آمده است. کلمه «دردناک» مفهوم است و این اصطلاح مناسب‌تر است.

**دش‌دشتانی آماسی**: به همین ترتیب، کاربرد «قاعدگی ترمی» کوتاه‌تر و قابل فهم‌تر است.

**دش‌زایی مادری maternal dystocia**: [پزشکی] دشواری زایمان ناشی از اختلال ذاتی در مادر.

\* کلمه «دشواری» مناسب‌تر است.

**دور حضوری telepresence**: [مخابرات] گردهمایی کاربران دور از یکدیگر در یک فضای مجازی.

\* این کلمه مفهوم نیست؛ ولی اگر از «جلسه مجازی» استفاده شود، بدون توضیح هم قابل فهم است.

**دلو aquarius**: [نجوم] صورت فلکی منطقه البروج، بین دو صورت حوت و جدی، که به شکل مرد سقا تصور می‌شود.

\* این کلمه عربی است و معادل آن در فارسی قدیم «دول» و در بروج خوارزمی «دور» و ترجمه عربی آن «سطل» است.

**دیرش توفان storm duration**: [ع. جو] دوره زمانی بین آغاز و پایان بارش.

\* کلمه دیرش ساختگی است؛ ولی «مدت توفان» قابل فهم و طبیعی است.

**ذات‌الکرسی Cassiopeia**: [نجوم] صورت فلکی بارز شمال آسمان، که نماد ملکه کاسیوپیا در افسانه‌های یونان است.

\* این کلمه، عربی و تلفظ آن دشوار است؛ اما اصطلاح «ملکه» می‌تواند قابل فهم و معادل مفهومی آن باشد. بیرونی آن را «خداوند کرسی» معنی کرده است.

**راست‌تراز right - aligned**: [رایانه...] متنی که از سمت راست تراز شده باشد.

\* کلمه «تراز» مفهومی نیست. می‌توان به جای آن «راست‌چین» به کار برد.

**راهنمای مواد غذایی food guide:** [تغذیه] راهنمایی که به صورت نمادین، گروه‌های اصلی غذایی و اهمیت این گروه‌ها را نمایش می‌دهد. \* این اصطلاح طولانی است. می‌توان به جای آن از «جدول غذایی» استفاده کرد.

**رِجُلُ الْجَبَّارِ Rigel:** [نجوم] ستارهٔ بتای جَبَّار که هفتمین ستارهٔ پرنور شب از قدر ۰/۱۸ است.

\* این کلمه عربی است. می‌توان به جای آن از معادل «پای شکارچی» استفاده کرد. نام دیگر آن در قدیم، همان دویبکر بوده است.

**رِجِلِ قَنْطُورِس Rigil Kentaurus, Alpha Centauri:** [نجوم] سومین ستارهٔ پرنور آسمان شب و پرنورترین ستارهٔ صورت فلکی جنوبی قنطورس از قدر ۰/۳، که نزدیک‌ترین ستارهٔ بارز به خورشید است.

\* کلمه‌ای دشوار و عربی - یونانی است؛ ولی از قدیم کاربرد داشته است. اما حداقل به جای آن می‌توان گفت «پای قنطورس».

**رودِ دَگر جازاد allogenic stream, allothogenic stream:** [زمین‌شناسی] رودی که بیشتر آب آن از سرزمینی دوردست تأمین می‌شود. \* می‌توان به جای «دگرجازاد»، که یک عبارت مرکب است، گفت «هممان».

**رودِ نَابِرِجَا allochtonous stream:** [زمین‌شناسی] رودی که در کانال شکل نگرفته جریان دارد.

\* «نابرجا» ساختگی است. می‌توان به جای آن گفت «رودِ هرز».

**رودهٔ رهشی enteric - coated:** [پزشکی] پوشش ویژهٔ برخی از قرص‌ها یا کپسول‌ها، که مانع از آزاد شدن و جذب محتویات آنها قبل از رسیدن به روده می‌شود.

\* «رهش» به معنای عبور است و هر چیزی می‌تواند از روده عبور کند. پس به جای این کلمه، «کپسول روده‌ای» یا «قرص روده‌ای» بهتر است.

**زبان‌شناسی رایانشی computational linguistics:** [رایانه...]

بررسی سامانه‌های رایانه‌ای برای درک و تولید زبان طبیعی. \* پسوند «ش» در اینجا غیردستوری است و باید به جای آن گفت «زبان‌شناسی رایانه‌ای».

**زمان آکار downtime:** [رایانه...]

مدت زمانی که سامانه به دلایلی، از قبیل خطاهای سخت‌افزاری یا انجام امور نگهداری، مورد استفاده نیست. \* این کلمه غیرعادی است و به جای آن می‌توان از «وقفه» استفاده کرد.

**زمان به کار uptime:** [رایانه...]

مدت زمانی که منابع رایانه‌ای یا شبکه‌ای در حال کارند یا در دسترس کاربر قرار دارند.

\* می‌توان به جای این کلمه از «استمرار» استفاده کرد.

**سُدَس Sextans:** [نجوم] صورت فلکی کم‌نوری در استوای آسمان، در همسایگی صورت فلکی بزرگ شجاع.

\* کلمهٔ «سُدَس» عربی است و معادل آن «یک‌ششم» است. **سرآیند header:** [رایانه...]

بخشی از متن که قبل از بدنه اصلی پیام الکترونیکی ظاهر می‌شود. \* این کلمه مصنوعی است و می‌توان به جای آن «سرآغاز» یا «سرفصل» را به کار برد.

**سرطان Cancer:** [نجوم] کم‌نورترین صورت فلکی منطقهٔ البروج در بین دو صورت بارز جوزا و اسد که به شکل خرچنگ تصور می‌شود.

\* این کلمه عربی است و معادل فارسی آن «خرچنگ» است. «پنج‌پا» نیز نامیده می‌شود (مصَفی، ۱۳۶۶: ۳۸۳).

**سطح‌نشین lander:** [نجوم] فضاکاوای که بر سطح یک سیاره یا یک قمر فرود می‌آید.

\* این کلمه مفید معنی نیست و ترکیب «سیاره‌نشین» بیشتر معنی رامی‌رساند.

**سطح‌نورد rover:** [نجوم] فضاپیما یا بخشی از آن، که می‌تواند پس از فرود بر سطح جسمی سماوی، مانند سیاره یا قمر یا سیارک، حرکت کند و به صورت خودکار و یا با هدایت فضاوردان به کاوش بپردازد. \* معادل این کلمه نیز «سیاره‌نورد» می‌تواند باشد.

**سفر تجسّسی expedition:** [گردشگری...]

سفری گروهی با هدفی خاص برای شناخت مکان‌های کاملاً یا تقریباً ناشناخته. \* کلمهٔ «تجسّسی» بار معنایی منفی دارد و می‌توان به جای آن از «سفر پژوهشی» استفاده کرد.

**سلب انکار non-repudiation:** [مخابرات]

خدماتی برای ارائهٔ شواهدی به فرستنده و گیرندهٔ پیام، تا نتوانند ارسال یا دریافت پیام را انکار کنند. \* به دلیل مکث ثقیل التلقّظ و از جهت معنایی، ناراست و لزومی ندارد عین کلمه ترجمه شود. «پیامگیر ویژه» مناسب‌تر است.

**سماک اعزل Spica:** [نجوم] پرنورترین ستارهٔ صورت فلکی منطقهٔ البروجی سنبله از قدر ۱.

\* نام فارسی سماک اعزل را «سیور» و به سغدی «سغار» و در خوارزمی «خشغیرین» گفته‌اند (به نقل از آثار الباقیه). در شعر فارسی «سماک بی‌شمشیر» و «سماک هیچ‌شمشیر» آمده است (همان: ۴۰۵).

**سماک رامج Arcturus:** [نجوم] ستارهٔ آلفای عوّا، که پرنورترین ستارهٔ نیمکرهٔ شمالی آسمان از قدر ۰/۰۵ است.

\* آن را «سماک نیزه» و «سماک میمون» نام نهادند (همان: ۴۰۶).

**سنبله Virgo:** [نجوم] بزرگ‌ترین صورت فلکی منطقهٔ البروج، بین دو صورت اسد و میزان، که به شکل بانویی با خوشهٔ گندم در دست تصوّر می‌شود.

\* «و» را عذرا خوانند (به نقل از نفاثس الفنون، ج/ ۳۵۴). ابوریحان گوید: عذرا یعنی جوان‌زن؛ و او را همچون کنیزک با دوپیر و دامن فروهشته توصیف می‌کند (به نقل از التفهیم: ۹۰). قطب‌الدین محمود شیرازی ستارگان



عذرا را ۲۶ شمار کرده و این صورت را زنی دامن فروانداخته و دست چپ او آویخته و دست راست برداشته و به آن خوشه‌ای گرفته» وصف کرده است (به نقل از شرح بیست باب، باب سیم) و به این علت است که عذرا را سنبله و به فارسی خوشه گفته‌اند» (مصطفی، ۱۳۶۶: ۴۰۹). در شعر فخرالدین اسعد گرگانی، عذرا «زن دوشیزه» آمده است (همان: ۴۰۸). در شعر فارسی، سنبله با دیگر نام‌های خود، چون «خوشه» و «خوشه سپهر» و «خوشه فلک» و «خوشه گندم» آمده است» (همان: ۴۱۰).

**سهم Sagitta:** [نجوم] سومین صورت فلکی کوچک در آسمان شمالی و نزدیک به مثلث بزرگ تابستانی، که به شکل تیر از کمان رهاشده تصور می‌شود.

\* سهم در نام فارسی خود «تیر» و «تیر چرخ» و «تیر فلک»، به جز در معنی «تیر»، که نام عطارد است، در شعر فارسی دیده می‌شود (همان: ۴۱۷).

**شعرای یمانی Sirius:** [نجوم] ستاره آلفای کلب اکبر، که پر نورترین ستاره شب از قدر ۱/۴- است.

\* شعرای یمانی ستاره «شباهنگ» است، که او را «روزآهنگ» و «ورآهنگ» هم گفته‌اند، و همان «تیشتر» یا «تیشتره» پهلوی است (همان: ۴۴۳).

نام دیگر شعرای شامی و شعرای یمانی در التفهیم، نسق شامی و نسق یمانی است؛ یعنی سوی شام و سوی یمن (بیرونی، بی تا: ۱۰۱).

**شکافه پرکن fissure filling:** [زمین‌شناسی] سیال حاوی مواد معدنی که درزه و شکستگی سنگ‌ها را پر می‌کند و رگه معدنی به وجود می‌آورد. \* از کلمه کوتاه‌تر «رگه» می‌توان استفاده کرد.

**شلیاق lyra:** [نجوم] صورت فلکی بارز در نیمکره شمالی آسمان، که ستاره پر نور نسر در آن قرار دارد.

\* نام‌های دیگر آن، «چنگ رومی» و «ضنج» و «سلاخا» و «کشف» و «نسر واقع» است (همان: ۴۴۹).

**طغیان insurgency:** [ع. سیاسی] جنبشی سازمان‌یافته با هدف سرنگون ساختن حکومت قانونی از طریق جنگ مسلحانه.

\* طغیان برای آب به کار می‌رود و کلمه «عصیان» مناسب‌تر است. **طغیانگر insurgent:** [ع. سیاسی] کسی که طغیان می‌کند.

\* «عصیانگر» مناسب‌تر است.

**عیوق Capella:** [نجوم] ستاره آلفای اربابان، که ششمین ستاره پر نور شب از قدر ۰/۰۸+ است.

\* سه ستاره در پی عیوق دیده می‌شوند که آنها را بز و بزغالگان می‌گویند. بدین جهت نام دیگر عیوق، «بُزبان» است. نام فارسی آن «سروش» می‌باشد (همان: ۵۳۹).

**عُراب Coverus:** [نجوم] صورت فلکی کوچکی در نیمکره جنوبی آسمان در همسایگی صورت بزرگ شجاع.

\* معادل فارسی آن، «کلاغ»، مناسب‌تر است.

**فرآینبی تغذیه nutrition(al) surveillance:** [تغذیه] سامانه‌ای برای پایش وضعیت تغذیه گروه‌های آسیب‌پذیر و تهیه روشی برای ارزیابی سریع و دائمی تمامی عواملی که بر وضع تغذیه و الگوی غذایی تأثیر می‌گذارند. \* فرآینبی مفهوم ندارد؛ ولی «نظارت تغذیه‌ای» آشناتر و مفهوم‌تر است.

**فرآینبی غذایی Food surveillance:** [تغذیه] زیر نظر گرفتن تغذیه جمعیت‌ها و جمع‌آوری اطلاعات مربوط به رژیم غذایی و گردآوری داده‌های تن‌سنجشی و بیوشیمیایی و بالینی و محیطی.

\* «نظارت غذایی» مناسب‌تر است.

**فرس اعظم Pegasus:** [نجوم] هفتمین صورت فلکی بزرگ در نیمکره شمالی آسمان، که به شکل اسبی بالدار تصور می‌شود.

\* فرس اعظم در شعر انوری «اسب فلک» آمده است.

**فرهنگ زانسو Revers-order/revers dictionary:**

**dictionary:** [زبان‌شناسی] گونه‌ای کتاب مرجع که در آن، واژه‌ها به شیوه الفبایی، از حرف آخر به حرف اول مرتب شده‌اند.

\* «فرهنگ قافیه» یا «فرهنگ روی» برای فارسی‌زبانان، بدون توضیح، معنادارتر است؛ ولی «زانسوتر» نارساست.

**قلب الأسد regulus:** [نجوم] پر نورترین ستاره فلکی اسد از قدر ۱/۴.

\* بهتر است به جای آن، «قلب شیر» گفته شود.

**قلب العقرب Antares:** [نجوم] پر نورترین ستاره صورت فلکی عقرب از قدر ۱/۵، که رنگ سرخ آن خیره‌کننده است.

\* بهتر است به جای آن، «قلب عقرب» گفته شود.

**قوس Sagittarius:** [نجوم] صورت منطقه البروج، بین دو صورت جدی و عقرب، که به شکل موجودی افسانه‌ای، نیمی اسب و نیمی انسان تصور می‌شود.

\* برخی گویند «قلاده» نام دیگر قوس است. قوس با نام فارسی خود، «کمان»، در شعر فارسی دیده می‌شود (مصطفی، ۱۳۶۶: ۶۰۷).

**کلب اصغر Canis minor:** [نجوم] صورت فلکی کوچکی در استوای آسمان، شامل فقط دو ستاره بارز، که به شکل سگ کوچکی تصور می‌شود. \* بهتر است به جای آن، «سگ کوچک» گفته شود.

**کلب اکبر Canis Major:** [نجوم] صورت فلکی در نیمکره جنوبی آسمان، که پر نورترین ستاره شب، شعرای یمانی، در آن قرار دارد و به شکل سگ بزرگی تصور می‌شود.

\* عبارت «سگ بزرگ» مناسب‌تر است.

**کنترپون/کنترپون counterpoint:** [موسیقی] اختلاط دو یا چند خط لحنی، با توجه به استقلال هر یک از آنها و اصول فنی حاکم بر این اختلاط.

\* بهتر است از واژه «تداخل صوتی» استفاده شود.

**گوشته نابرجا allochthonous mantle:** [زمین‌شناسی] اجزای سنگی

\* عبارت «دست جوزا» یا «دست دویبکر» مناسب‌تر است.

رشته علمی	موارد نقدشده در هر رشته
زیست‌شناسی	۳
رایانه	۱۰
جو	۸
شیمی	۲
غذایی	۷
جنگل	۲
موسیقی	۱
تغذیه	۶
نجوم	۴۱
ریاضی	۲
نظامی	۱
پزشکی	۸
گردشگری	۵
مخابرات	۴
زمین‌شناسی	۳
فیزیک	۵
نقشه‌برداری	۱
هوایی	۳
گردشگری	۴
پلیمیر	۱
سیاسی	۲
شهری	۱
جمع کل	۱۲۲

### پی‌نوشت

\* استادیار دانشگاه پیام نور

mohajeryzadeh@mysticism.ir/ www.mysticism.ir

۱. علامت اختصاری «مترادف».

### کتابنامه

- گروه واژه‌گزینی ۱۳۸۷، فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان. دفتر

پنجم

- بیرونی، ابوریحان، بی‌تا التفهیم. تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران:

سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

- تقی‌زاده، سیدحسن، ۱۳۱۶، گاهشماری در ایران قدیم. مجلس.

- مصطفی، ابوالفضل، ۱۳۶۶، فرهنگ اصطلاحات نجومی. تهران:

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

یا خاک حمل شده از مکانی به مکان دیگر.

\* گوشته کلمه عجیبی است کلمه «پشته نابرجا» معادل مفهومی است که در بالا توضیح داده شده است.

**مثنا copy:** [هـ. تجسمی] اثری دوباره‌سازی شده از یک اثر هنری که به لحاظ شکل ظاهری، با اصل مطابقت کند.

\* کلمه مثنا به معنای «دوتایی» می‌باشد؛ ولی برای معادل‌سازی، کلمه «تقلیدی» مناسب‌تر است.

**مدل قطعی deterministic model:** [ح. شهری] مدلی که ارتباط میان عناصر یک سامانه را با قطعیت کامل بر حسب مقادیر مطلق بیان می‌کند.

\* کلمه قطعی غیر متعارف است. بهتر است به جای آن «مدل قطعی» به کار ببریم.

**معدل المسیر equant:** [نجوم] در نظریه بطلموسی، نقطه‌ای که فاصله آن از مرکز فلک حامل، مساوی با فاصله مرکز حامل از مرکز زمین است و حرکت متوسط سیاره نسبت به آن یکنواخت است.

\* «مسیر معدل» به زبان فارسی نزدیک‌تر است.

**میانگیر buffer:** [رایانه ...] حافظه‌ای برای ذخیره‌سازی موقت داده‌ها، که برای انتقال داده‌ها از دستگاهی به دستگاه دیگر، یا از بخشی از رایانه به بخش دیگر آن به کار می‌رود.

\* می‌توان به جای میانگیر، کلمه «حافظه‌بر» را به کار برد تا با ذهن آشنا‌تر باشد.

**میزان Libra:** [نجوم] صورت فلکی منطقه البروجی بین دو صورت عقرب و سنبله.

\* نام‌های دیگر آن، «ترازو» و «ترازوک» است. میزان را شاعران فارسی «ترازوی چرخ» و «ترازوی بادسنج» و «ترازوی فلک» و «ترازوی دونان» لقب داده‌اند (مصطفی، ۱۳۶۶: ۱۷۵).

**نسر طایر Altair:** [نجوم] ستاره آلفای عقاب، که دوازدهمین ستاره پر نور شب از قدر ۰/۷ است.

\* نام فارسی آن، «کرکس پرنده» است و عوام آن را «شاهین ترازو» گفته‌اند (همان: ۷۹۰-۷۹۱).

**نسر واقع Vega:** [نجوم] ستاره آلفای شلیاق، که پنجمین ستاره پر نور شب از قدر صفر است.

\* در فارسی «دیگپایه» و در پهلوی «وند» گفته‌اند (همان: ۷۹۲).

**یک بند through-composed:** [موسیقی] ترانه‌ای که در آن هر یک از تقسیمات شعر لحن جداگانه‌ای دارند.

\* به نظر می‌رسد که این تعریف با عبارت انگلیسی آن سازگار نیست

**ید الجوزا betelgueuse:** [نجوم] ستاره آلفای جبار، که دهمین ستاره پر نور آسمان است.